

بررسی تطبیقی جانشینی و وصایت در قرآن و عهدین

*
حبیب‌الله طاهری

چکیده:

وصایت، امری الهی است که در کنار نبوت و به‌منظور تکمیل رسالت مطرح می‌شود. وجود اوصیای بزرگ برای انبیای اولوالعزم، امری است که در تمام ادیان ابراهیمی، اعم از یهودیت، مسیحیت و اسلام مطرح شده است. هم کتاب مقدس و هم قرآن، وصایت را قبول داشته، آن را منصبی الهی و نیازی ضروری برای تکمیل دین خدا می‌دانند. این مقاله با استناد به کتاب مقدس، قرآن و منابع اسلامی، ابتدا به بحث وصایت انبیای اولوالعزم می‌پردازد و سپس بحث وصایت در اسلام و جانشینی نبی اکرم(ص) را بررسی می‌کند و آن را در امتداد سلسله اوصیا که در کنار سلسله انبیا قرار دارد، مطرح می‌کند. در پایان، این نکته بیان می‌شود که کامل‌ترین دین، کامل‌ترین وصی را می‌طلبد؛ از این رو پیامبر(ص) به امر خدا امام علی(ع) را به‌جانشینی برگزید. **واژگان کلیدی:** انبیا، وصایت، ابراهیم(ع)، موسی(ع)، عیسی(ع)، غدیر، علی(ع).

* دانشیار دانشگاه تهران.

تاریخ دریافت: ۸۷/۴/۱۷

تاریخ تأیید: ۸۷/۷/۱۶

طرح مسأله

مطالعه تاریخ ادیان، بیانگر این حقیقت است که تمام انبیای بزرگ الهی، دارای جانشین بزرگ بوده‌اند؛ همان‌هایی که با تبیین و تفسیر آموزه‌های وحیانی انبیا و عمل به سیره ایشان، دین خدا را زنده نگه داشتند و به استمرار آن کمک کردند. در کتب مقدس یهودیان، مسیحیان و مسلمانان (ادیانی که خود را دین توحیدی می‌نامند) از اوصیایی سخن آمده است که برگزیده خداوند بوده‌اند و انبیا آنها را تعیین می‌کرده‌اند. انبیا اعتراف داشتند که راه آنان کامل نخواهد شد مگر اینکه مردم، تابع وصی آنان باشند. از این‌رو شناخت، نحوه انتخاب و انتصاب و نقش این اوصیا در ترویج و تکمیل دین، موضوعی بس مهم است که تبیین آن به فهم ما در شناخت دین حق، کمک فراوانی می‌نماید. این مقاله درصدد معرفی و تبیین جایگاه اوصیا و در پی آن، معرفی برترین و کامل‌ترین وصی است و سعی می‌نماید نیازمندی کامل‌ترین دین و کامل‌ترین نبی را به کامل‌ترین وصی اثبات نماید.

طرفداری شیعه از امام علی(ع) صرفاً دفاع از شخص او نیست؛ بلکه دفاع از شخصیت او و جایگاه وصایت است؛ جایگاهی که هرگونه خللی در آن می‌تواند به رخنه‌ای بزرگ در دین تبدیل شود و آن را از مسیر حق خارج سازد. شیعه معتقد است تعیین شخص وصی، از جانب خداوند سبحان است که انبیا آن را به مردم اعلام می‌کنند؛ از این‌رو برای اثبات الهی بودن این جایگاه، به‌ویژه وصایت نبی خاتم(ص)، علاوه بر قرآن، به تورات، صحف، عهد عتیق و اناجیل اربعه نیز استناد شده است. گرچه در وحیانی بودن کتاب مقدس، بحث فراوانی وجود دارد و ما هرگز آن را مانند قرآن، وحی نمی‌دانیم، به‌جهت اعتقاد جمعیت بسیاری در جهان به وحیانی بودن آن، احترام به این کتاب و تأیید برخی مطالب آن از جانب قرآن و منابع اسلامی، ما نیز سعی نموده‌ایم با نگاه به عهدین و قرآن، ابتدا به بحث وصایت در سیره انبیا و سپس وصایت در سیره نبی اکرم(ص) بپردازیم و در پایان، حقانیت وصایت حضرت علی(ع) را نتیجه بگیریم.

نکته دیگر اینکه شریعت انبیا با هم تفاوت دارد؛ اما دین نزد همه آنها یکی است. ما دینی به نام نوحیت، ابراهیمیت، موسویت، عیسویت و یا محمدیت نداریم و براساس تصریح قرآن «ان الدین عند الله الاسلام» (آل عمران، ۱۹) یعنی دین از آدم تا خاتم و از خاتم تا قیامت فقط یک دین است و آن اسلام و تسلیم شدن در برابر خداست که بر سه اصل توحید، نبوت و معاد استوار است. به مقتضای رشد جامعه انسانی و مدنی شدن انسان، قوانین این دین کامل تر می‌شد تا زمان نبی اکرم(ص) که جامعه بشری به بلوغ اجتماعی رسید و شریعت خداوند کامل شد و اسلام، نام رسمی دین خدا شد. انبیا و مؤمنان از آدم تا خاتم، همگی مسلمان (تسلیم حق) بودند و این معنای لغوی، در زمان نبی اکرم(ص) و پس از واقعه غدیر به معنایی اصطلاحی تبدیل شد و اسلام، نام دین خدا شد. (مأده، ۳) اشاره قرآن به اینکه حضرت ابراهیم حنیف و مسلمان بود (بقره ۱۳۵؛ آل عمران، ۶۷ و ۹۵) نیز در این فرایند، قابل توجیه است.

براساس این دیدگاه به هر پیامبری که به مقتضای رشد اجتماعی بشر، مأمور آوردن شریعت خاص و قسمتی از دین الهی می‌شد و دین را در مسیر تکامل، یک مرحله به جلو می‌برد، پیامبر اولوالعزم و صاحب شریعت می‌گویند. تا فراهم شدن شرایط اجتماعی جدید برای ارسال بقیه شریعت و ارسال پیامبر اولوالعزم دیگری، سایر انبیا موظف به تبلیغ شریعت او بودند. بنابراین دین خداوند از بدو خلقت تا قیامت، یک دین است که با اقتضای رشد و مدنیت جامعه بشری، تکامل می‌یابد. این روش الهی ادامه داشت تا زمان نبی اکرم(ص) که چون جامعه بشری، اقتضای قوانین اجتماعی و مدنی اسلام را داشت، خداوند دین را کامل کرد. نکته مهم و قابل بحث، اهمیت وصی در کنار نبی است؛ تمام انبیایی که مأمور بودند قسمتی از شریعت دین الهی را بیاورند، به علت درگیری با مسایل اجتماعی و احیای دین، کمتر موفق به ترویج و تفسیر شریعت خود می‌شدند و این مهم را به وصی خود واگذار می‌کردند. از این رو نقش اوصیا در گسترش دین الهی، بسیار

پررنگ است.

بنابراین نه یهودیت و نه مسیحیت، دین مورد ادعای حضرت موسی و عیسی نبوده‌اند و اساساً هیچ پیامبری دین خاصی نداشت و دین خدا از آدم تا خاتم بر سه محور توحید، نبوت و معاد استوار و نام آن اسلام (تسلیم در برابر خدا) بوده است و در زمان پیامبر خاتم، این نام لغوی، نام اصطلاحی دین خدا شد و آیه «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا.» (مائده، ۳) مبین همین نکته است.

درباره تعداد انبیای اولوالعزم نیز اختلاف است؛ اما مشهور، تعداد آن را پنج تن می‌دانند؛ قرآن، نوح(ع)، ابراهیم(ع)، موسی(ع)، عیسی(ع) و پیامبر اکرم(ص) را پیامبران اولوالعزم می‌داند (شوری، ۱۲؛ احزاب، ۷) که خداوند از آنان عهد گرفته و دین را به‌وسیله آنها تشریح فرموده است. (طباطبایی، ۱۳۴۸: ۹۰) اگر حضرت آدم را به‌عنوان نخستین پیامبر در نظر بگیریم - که الفبای شریعت دین الاهی را بیان نمود - می‌توان مدعی شد این شش ذات مقدس یقیناً دارای وصی بوده‌اند تا او به تفسیر شریعت آنها پردازند و بقیه انبیا نیز مبلغ شریعت ایشان بوده‌اند تا پیامبر اولوالعزم بعدی از جانب خداوند ارسال شود.

ما در این مقاله به بحث وصایت این شش پیامبر، در دو قسمت - پنج پیامبر در قسمت نخست و پیامبر اسلام(ص) در قسمت دوم - می‌پردازیم و در نتیجه‌گیری، مواردی که مبین ارزش‌های آخرین و کامل‌ترین وصی الاهی هستند را بیان می‌کنیم.

۱. وصایت در سیره انبیای بزرگ پیش از اسلام

همان‌گونه که اشاره شد، در کنار هر نبی اولوالعزمی، یک وصی نیز معرفی شده است تا دین او را از تحریفات و انحرافات اجتماعی پس از وی حفظ نماید. این امر،

بین ادیان ابراهیمی (یهودیت، مسیحیت و اسلام) مشترک است؛ یهودیان و مسیحیان براساس کتاب مقدس و مسلمانان براساس قرآن - با تأیید برخی مطالب کتاب مقدس و اصلاح برخی دیگر - این امر را می‌پذیرند. البته هر سه دین، نام اوصیا را به‌طور یکسان بیان کرده‌اند.

یادآوری این نکته ضروری می‌نماید که در فرهنگ ادیان آسمانی، سلسله اوصیا همان سلسله انبیای تبلیغی است. ما نیز با مراجعه به کتاب مقدس و قرآن، به بحث وصایت در سیره انبیا می‌پردازیم و وصایت را در پنج پیامبر بزرگ الهی، یعنی حضرت آدم(ع)، حضرت نوح(ع)، حضرت ابراهیم(ع)، حضرت موسی(ع) و حضرت عیسی(ع) به‌اختصار بررسی می‌کنیم.

۱-۱. وصایت شیث برای حضرت آدم(ع)

داستان خلقت آدم و حوا، تخلف آنها از امر خدا، هبوط آنان به زمین، تولد هابیل و قابیل، مرگ هابیل به‌دست قابیل، تولد شیث و جانشینی او برای حضرت آدم، همگی از موارد مشترک در کتاب مقدس و قرآن می‌باشند که البته در مواردی، نقل داستان‌ها متفاوت می‌باشد. نگاه قرآن نگاهی محترمانه به خداوند، آدم و حوا می‌باشد، اما در کتاب مقدس، گاه مطالبی بیان شده که کمتر با روح دینی انسان‌ها سازگار است.

کتاب مقدس در اواخر باب چهارم و اوایل باب پنجم در سفر تثنیه به‌معرفی جانشین حضرت آدم می‌پردازد و پس از نقل داستان مرگ هابیل به‌دست قابیل - به‌سبب قبول قربانی هابیل که نشانه جانشینی پدر بود- چنین بیان می‌دارد:

پس آدم، بار دیگر زن خود را شناخت و او پسری بزاد و او را شیث نام نهاد؛ زیرا گفت: خدا نسلی دیگر به من قرار داد به عوض هابیل که فائِن (قابیل) او را کشت* و برای شیث نیز پسری متولد شد و او را انوش نامید. در آن وقت به خواندن اسم یهوه شروع کردند. (پیدایش ۴: ۲۵ و ۲۶)

و در جای دیگر، عمر حضرت آدم را ۹۳۰ سال بیان می‌کند که در ۱۳۰ سالگی، خداوند شیث را به او عطا کرد و شیث نیز ۹۱۲ سال زندگی کرد. (پیدایش ۵: ۳-۹) سپس کتاب مقدس، این نسل را تا حضرت نوح برمی‌شمرد.

نکته قابل استناد این است که علت درگیری قابیل و هابیل، مسأله وصایت بود و قرار شد هر کدام، یک قربانی بیاورند. هابیل، حیوانی نیکو از گله خود آورد و قابیل هم زراعت معیوبی از مزرعه خویش فراهم آورد. خداوند، هدیه و قربانی هابیل را پذیرفت و این عمل، نشانگر عهد خداوند با او بود که سبب حسادت قابیل و در نتیجه قتل هابیل شد. از این رو پس از تولد شیث، حضرت آدم گفت: خداوند به عوض هابیل، این نوزاد را به ما داد و این به معنای آن است که جانشین پس از حضرت آدم، شیث است.

در منابع متعدد اسلامی نیز چنین آمده است که پس از مرگ هابیل، خداوند شیث را که هبه‌الله و هدیه‌ای آسمانی بود به حضرت آدم عطا نمود. او نیز جانشین پدر شد و نخستین کسی بود که با راهنمایی‌های جبرئیل، پدر خود را غسل داد و کفن و دفن کرد و بر او نماز خواند. شیث مأمور شد تا پرستش خداوند یکتا و اطاعت از او را ادامه دهد و به نسل خود بیاموزد.^۱ (مجلسی، ۱۳۷۸: ۱، ۱۹۲-۲۲۵)

بنابراین بحث وصایت از ابتدا تاحدی پراهمیت بوده که موجب قتل هابیل و تولد فرزند دیگری شده است. علامه مجلسی در *حیوة القلوب* روایتی با سند معتبر را از امام صادق (ع) نقل می‌کند که پس از بیماری حضرت آدم، وی حضرت شیث را طلبید و فرمود:

۱ برای آگاهی بیشتر از این داستان بنگرید به: قطب‌الدین راوندی، *قصص الانبیاء*؛ محمد محمدی اشتهازدی، *قصه‌های قرآن*؛ عیاشی، *تفسیر عیاشی*؛ ابو جعفر طبرسی، *مجمع البیان*؛ علی بن ابراهیم قمی، *تفسیر قمی*؛ محمدباقر مجلسی، *بحار الانوار*، ج ۱۱.

ای فرزند، اجل من رسیده است و من بیمارم و پروردگار من از سلطنت خود، آنچه را می‌بینی برای من فرستاده است. به تحقیق بر من عهد کرد که تو را وصی خود گردانم و من تو را خزینه‌دار آنچه به من سپرده است، می‌گردانم و اینک کتاب وصیت در زیر سر من است و در آن، اثر علم و نام بزرگ خداوند (اسم اعظم) هست. چون من بمیرم این صحیفه را بگیر و کسی را بر آن مطلع مگردان... هر آنچه از امور دین و دنیای خود به آن احتیاج داری در این هست؛ آدم آن صحیفه را از بهشت با خود آورده بود... (مجلسی، همان: ۱، ۲۱۵ و ۲۱۶)

۲-۱. وصایت سام برای حضرت نوح(ع)

داستان حضرت نوح، ایمان نیاوردن پیروان او و در نتیجه نزول عذاب الهی و نجات نوح، پیروان او و حیواناتی که به امر خداوند در کشتی او بودند، از معتقدات مشترک بین ادیان ابراهیمی است. در تورات، پس از بیان شجره‌نامه حضرت نوح، داستان زندگی آن حضرت چنین آمده است که:

نوح، سه فرزند به نام‌های سام، حام و یافث داشت که بشر از نسل آنان است. نوح پس از فعالیت در تاختستان، شراب نوشید، مست شد و برهنه گردید و حام، پدر کنعان، برهنگی پدر را دید و به برادران خود خبر داد. سام و یافث رفتند؛ ولی پدر را ندیدند و وقتی نوح از مستی خارج شد و ماجرا را فهمید، حام و کنعانیان را لعن کرده و آنها را برده سام و یافث قرار داد و سام را به یهوه (خدای واحد تورات) مبارک گرداند و این سبب عهد و جانشینی شد. نشانه عهد خدا با حضرت نوح نیز رنگین کمان (قوس) بود. (پیدایش ۹: ۱۳)

در قسمت دیگری از تورات می‌خوانیم: *پیشکش انسانی و مطالعات فریبگی*
و نوح از مستی خود به هوش آمده، دریافت که پسر کُهرش با وی چه کرده بود*
پس گفت: کنعان، ملعون باد! برادران خود را بنده بندگان باشد* و گفت متبارک باد

یهوه، خدای سام و کنعان بنده او باشد* خدا یافت را وسعت دهد و در خیمه‌های سام ساکن شود و کنعان بنده او باشد* و نوح پس از طوفان، سیصد و پنجاه سال زندگانی کرد* پس جمله ایام نوح، نهصد و پنجاه سال بود که مرد. (پیدایش ۹: ۲۴-۲۹)

قرآن کریم نیز در سوره‌های نوح و هود به داستان حضرت نوح اشاره می‌کند و خبر از ایمان نیاوردن پسر نوح می‌دهد که در تورات فعلی اثری از این گفتار نیست. در مقابل، در قرآن نامی از فرزندان نوح به‌میان نیامده است؛ گرچه شبیه آنچه در تورات آمده در منابع اسلامی دیده می‌شود. قطب راوندی در **قصص الانبیاء** (۱۴۰۹: ۸۵)، علامه مجلسی در **حیوة القلوب** (۱۳۷۸: ۱، ۲۴۷ و ۲۴۸) و بسیاری دیگر از بزرگان با اندکی تفاوت، روایتی را با سند معتبر از امامزاده عبدالعظیم از امام هادی (ع) نقل کرده‌اند که روزی در کشتی باد وزید و بدن نوح، برهنه شد. حام و یافت خندیدند، ولی سام، پدر را پوشاند و وقتی نوح بیدار شد آن دو را نفرین کرد و برده سام قرار داد و او را برتر قرار داد. در آن روایت هم، قوس (رنگین‌کمان) نشانه عهد بود. مجلسی، روایت معتبر دیگری را از امام صادق (ع) نقل می‌کند که می‌فرماید:

... پس از فرود کشتی، جبرئیل آمد و به نوح گفت: ای نوح! مدت پیغمبری تو منقضی و ایام عمر تو تمام شد؛ پس نام بزرگ خدا و میراث علم پیغمبری را که با توست به پسر خود اعطا کن... که من هرگز زمین را بدون حجت نخواهم گذاشت... پس نوح، اسم اعظم، میراث علم و آثار علم پیغمبری را به پسر خود، سام داد و حام و یافت را علمی نداد تا به آن منتفع شوند. (ابن بابویه قمی، ۱۳۸۴: ۲۶۷-۲۷۱)

سپس در ادامه حدیث، نسل‌های بعد را می‌شمرد که فرزندان حام، اهل سند، هند، حبشه و سیاهان‌اند و فرزندان سام، عرب و عجم هستند که محمد(ص) وارث

نهایی آنهاست؛ فرزندان یافت، نیز همه ترک‌ها، یاجوج و ماجوج، چینی‌ها و... هستند.

از مجموع آنچه بیان شد روشن می‌شود که همه ادیان ابراهیمی و توحیدی، سام را جانشین نوح می‌دانند. اهل کتاب معتقدند او با نام یهوه مبارک شده است و مسلمانان نیز معتقدند اسم اعظم و صحیفه نوح به سام رسیده است و او مأمور ترویج شریعت الاهی پس از نوح می‌باشد.

۱-۳. وصایت اسماعیل(ع) و اسحاق(ع) برای حضرت ابراهیم(ع)

بحث جانشینی حضرت ابراهیم، مهم‌ترین و کلیدی‌ترین بحث در ادیان است. اهمیت حضرت ابراهیم به حدی است که همه ادیان توحیدی، خود را منتسب به ایشان می‌دانند و ابراهیم را پدر ادیان توحیدی می‌خوانند. تورات، نام ابتدایی ابراهیم را إبرام (پدر بلندمرتبه) می‌داند که پس از بشارت به اسحاق، خداوند او را ابراهیم (پدر اقوام) نامید. (پیدایش ۱۷: ۴-۶)

داستان حضرت ابراهیم در دو کتاب آسمانی تورات و قرآن، با یکدیگر شباهت‌ها و تفاوت‌هایی دارند.^۱ مهاجرت به کنعان، ازدواج با هاجر به پیشنهاد ساره، تولد اسماعیل و اسحاق، داستان قوم لوط و ذبح اسماعیل همه از مواردی هستند - که با تفاوت‌های جزئی - هم در تورات و هم در قرآن مطرح شده‌اند؛ اما در آتش افتادن ابراهیم و گلستان شدن آتش بر وی (صافات، ۸۲ به بعد؛ انبیاء، ۵۰ به بعد) و مهاجرت به حجاز و بنای کعبه (بقره، ۱۲۷) دو قضیه‌ای هستند که در قرآن ذکر شده‌اند، لکن در تورات، ذکری از آنها به میان نیامده است. البته در داستان ذبح، تورات معتقد است اسحاق، ذبیح ابراهیم بوده است، (پیدایش ۲۲: ۱ به بعد) ولی

۱. برای آگاهی بیشتر از داستان حضرت ابراهیم(ع) بنگرید به: کتاب مقدس (سفر پیدایش، ابواب

۱۲ - ۲۴)؛ قرآن کریم (سوره‌های ابراهیم، انبیاء، صافات و...).

قرآن، اسماعیل را گزینه ذبح ابراهیم می‌داند.^۱ (صافات، ۱۰۲ به بعد)
آنچه موجب اختلاف شدید بین فرزندان و پیروان حضرت ابراهیم شده است، بحث جانشین اوست. یهودیان و مسیحیان براساس آنچه در تورات آمده است معتقدند خداوند فقط با ذریه اسحاق از نسل ابراهیم عهد بسته است و فقط بنی اسرائیل (فرزندان یعقوب و اسحاق) وارث عهد خدا هستند؛ از این رو در عهد خدا حقی را برای فرزندان اسماعیل قایل نیستند. در تورات آمده است که خداوند عهد خود (اعطای سرزمین نیل تا فرات) را به ابراهیم داده است:

در آن روز، خداوند با ابرام عهد بست و گفت: این زمین را از نهر مصر تا به نهر عظیم یعنی فرات به نسل تو بخشیده‌ام. (پیدایش ۱۵: ۱۸)

و سپس در ادامه پس از بشارت به اسحاق، این عهد را متعلق به فرزندان او می‌داند، نه فرزندان اسماعیل:

...خدا به ابراهیم گفت: اما زوجه تو، سارای، نام او را سارای مخوان، بلکه نام او ساره باشد* و او را برکت خواهم داد و پسری نیز از وی به تو خواهم بخشید. او را برکت خواهم داد و امت‌ها از وی به وجود خواهند آمد و ملوک امت‌ها از وی پدید خواهند شد* آن‌گاه ابراهیم بر وی در افتاده، بخندید و در دل خود گفت، آیا برای مرد صد ساله، پسری متولد شود و ساره در نود سالگی بزاید* و ابراهیم به خدا گفت: کاش که اسماعیل در حضور تو زیست کند* خدا گفت: به تحقیق زوجه‌ات، ساره، برای تو پسری خواهد زایید و او را اسحاق نام بنه و عهد خود را با وی استوار خواهم داشت تا

۱. البته در منابع اسلامی نیز گاه اسحاق را گزینه ذبح ابراهیم می‌دانند؛ اما مشهور می‌گویند: او اسماعیل بوده است؛ البته ممکن است اعتقاد نخست، از اسرائیلیات باشد. برای آگاهی بیشتر به تفاسیر قرآن کریم، ذیل آیات پیشگفته مراجعه فرمایید.

با ذریه او بعد از او عهد ابدی باشد * و اما در خصوص اسماعیل تو را اجابت فرمودم؛ اینک او را برکت داده، بارور گردانم و او را بسیار کثیر گردانم، دوازده ریس از وی پدید آیند و امتی عظیم از وی به وجود آورم * لکن عهد خود را با اسحاق، استوار خواهیم ساخت که ساره، او را بدین وقت در سال آینده برای تو خواهد زاید. (پیدایش ۱۷: ۱۵-۲۲)

دو نکته مهم در این فرازها وجود دارد: یک. عهد خدا، اعطای سرزمین نیل تا فرات بوده است و صاحبان آن، برگزیدگان جهان خواهند بود؛ دو. این عهد در نسل ابراهیم، فقط به فرزندان اسحاق می‌رسد نه به فرزندان اسماعیل؛ زیرا وارث و ذبیح ابراهیم، اسحاق است نه اسماعیل.

در حقیقت تورات نسبت به احوال حضرت اسماعیل ساکت است و فقط به چهار نکته اشاره می‌کند: یک. داستان تولد اسماعیل؛ (پیدایش ۱۶: ۱-۶) دو. نسل کثیر، دوازده ریس و امتی عظیم از نسل او؛ (پیدایش ۱۷: ۲۰) سه. ختنه اسماعیل در ۱۳ سالگی که از نخستین موارد شریعت و نشانه عهد خدا با ابراهیم بود؛ (همان: ۲۳-۲۷) چهار. سکونت در فاران (صحرای سینا) و پیدا شدن چشمه (بئر شبع) در آنجا و اینکه مادرش برای او زنی از مصر گرفت. (پیدایش ۲۱: ۱۳-۲۲) تورات درباره اسماعیل سخن دیگری نمی‌گوید و او را از عهد الهی و ارث بردن از ارض موعود (نیل تا فرات) محروم می‌داند. اساساً اعتقاد صهیونیسم مسیحی و صهیونیسم یهودی درباره مالکیت یهود بر نیل تا فرات، ناشی از همین نگاه تورات می‌باشد. تورات، بار دیگر به صراحت اعلام می‌کند که وارث عهد خداوند فقط ذریه اسحاق است:

پس (ساره) به ابراهیم گفت: این کنیز را با پسرش بیرون کن؛ زیرا پسر کنیز با پسر من، اسحاق، وارث نخواهد بود* اما این به نظر ابراهیم درباره پسرش بسیار سخت

آمد* خدا به ابراهیم گفت: درباره پسر خود و کنیزت به نظرت سخت نیاید؛ بلکه هر آنچه ساره به تو گفته است، سخن او را بشنو، زیرا ذریه تو از اسحاق خوانده خواهد شد. (پیدایش ۲۱: ۱۰-۱۳)

اما قرآن، هم اسماعیل و هم اسحاق را در عهد خدا مساوی می‌داند و عهد خدا را امامت و ولایت بر مردم می‌داند، نه ارض موعود و آن را از آن ظالمان نمی‌داند: «وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ.» (بقره، ۱۲۴)

مسلمانان معتقدند بنی‌اسرائیل در عصر خود، قوم برگزیده بود، (بقره، ۴۷ و ۱۲۲) اما پیامبر آخرالزمان از نسل اسماعیل است و شاید همین امر، باعث شد تا یهودیان و مسیحیان، نبوت نبی‌اکرم(ص) را نپذیرفتند؛ چون او از بنی‌اسماعیل بود نه بنی‌اسرائیل. قرآن می‌فرماید: «وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَبِيعَ مِلَّتَهُمْ» (بقره، ۱۲۰) و پیامبر را آگاه می‌کند که آنها هرگز تابع تو نخواهند شد، چون با اینکه تو را به خوبی می‌شناسند «يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ آبْنَاءَهُمْ.» (انعام، ۲۰) معتقدند تو از قوم بنی‌اسرائیل که وارث عهد خداست، نیستی! در مجموع، وجود وصی برای حضرت ابراهیم از اصول مسلم و مهم در ادیان توحیدی است که قبول آن می‌تواند بسیاری از مسایل بین ادیان را حل نماید، زیرا نگاه نژادی یهود و ادعای مالکیت ارض موعود (نیل تا فرات) ریشه در بحث وصایت دارد. نگاه اسلام، نگاه مبتنی بر مقام امامت و ولایت است؛ یعنی هر فردی از آل ابراهیم که شرایط را داشته باشد به این عهد می‌رسد، چه از نسل اسحاق باشد و چه از نسل اسماعیل. خداوند این اصل را چنین بیان می‌نماید: «فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا.» (نساء، ۵۴) و در جواب تقاضای ابراهیم نیز می‌فرماید: «لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ.» (بقره، ۱۲۴) مسلمانان نیز بر همین اساس، هم اسماعیل و هم اسحاق را وصی

ابراهیم می‌دانند.

۱-۴. وصایت یوشع بن نون برای حضرت موسی (ع)

حضرت موسی، یکی از انبیای اولوالعزم و موعود بنی‌اسرائیل بود که از زمان حضرت یوسف به سبب قحطی، از کنعان به مصر مهاجرت کرده بودند و زندگی خوشی داشتند، اما بعدها گرفتار ظلم فرعون و قبطیان شدند و حضرت موسی توانست آنها را از چنگال فرعون نجات دهد.

داستان ولادت و رشد موسی در قصر فرعون،^۱ کشتن یک قبطی، فرار به مدین و ازدواج با دختر شعیب، مبعوث شدن به رسالت در وادی طوی، انتخاب هارون به عنوان وزیر و دستیار خود، رفتن به سمت فرعون، مقابله با ساحران، آوردن معجزات متعدد و سرانجام نجات بنی‌اسرائیل، سرگردانی و دریافت الواح در طور سینا، گوساله‌پرستی بنی‌اسرائیل، نزول منّ و سلوی و... همه از موارد مشترک بین قرآن و تورات است. البته در نقل داستان‌ها تفاوت‌هایی - مانند اینکه تورات، ساخت گوساله را به هارون نسبت می‌دهد؛ اما قرآن ساحت این پیامبر را پاک می‌داند و آن را به سامری نسبت می‌دهد - وجود دارد؛^۲ لکن اصل داستان‌ها مشترک است.^۳ طبق آنچه در تورات آمده است، هارون پس از چندین دهه تلاش، قبل از ورود به کنعان از دنیا رفت و حضرت موسی نیز در «موآب» چشم از جهان فرو بست؛ اما قبل از مرگ خود، مردم را جمع کرد و همه را از جانشینی یوشع بن نون آگاه کرد. تورات داستان مربوط به جانشینی موسی را چنین بیان می‌کند:

۱. البته تورات، آن را قصر دختر فرعون می‌داند.

۲. برای آشنایی بیشتر بنگرید به: کتاب مقدس (سفر خروج، باب ۲ به بعد تا پایان سفر تثنیه)؛ قرآن کریم (سوره‌های بقره، آل عمران، نساء، مائده، انعام، طه، انبیا، قصص، نمل و...) و تفاسیر این آیات.

و خداوند به موسی گفت: اینک ایام مردن تو نزدیک است. یوشع را طلب نما و در خیمه اجتماع، حاضر شوید تا او را وصیت نمایم. پس موسی و یوشع رفته در خیمه اجتماع حاضر شدند * و خداوند در ستون ابر در خیمه ظاهر شد و... پس الان این سرود را برای خود بنویسید و تو آن را بر بنی اسرائیل تعلیم داده، آن را در دهان ایشان بگذار تا این سرود، برای من بر بنی اسرائیل شاهد باشد... پس موسی این سرود را در همان روز نوشته، به بنی اسرائیل تعلیم داد * و یوشع بن نون را وصیت نموده، گفت: قوی و دلیر باش؛ زیرا که تو بنی اسرائیل را به زمینی که برای ایشان قسم خوردم داخل خواهی ساخت و من با تو خواهم بود. (تثنیه ۳۱: ۱۵-۲۵)

البته در مواضع دیگری از عهد عتیق، به جانشینی یوشع اشاره شده است، (تثنیه ۳: ۹) اما نکته این است که جانشین موسی، امام و رهبر قوم موسی است که وظیفه دارد بنی اسرائیل را به کنعان باز گرداند. وقایع مربوط به یوشع در صحیفه یوشع، ششمین صحیفه از صُحُف عهد عتیق ذکر شده است. علامه مجلسی هم چندین روایات معتبر می آورد که بیانگر جانشینی یوشع برای حضرت موسی هستند و حتی در آنها نبوت موسی و جانشینی یوشع، با نبوت نبی اکرم (ص) و جانشینی حضرت علی (ع) مقایسه شده است. این روایات، منسوب به نبی اکرم (ص)، امام باقر (ع) و امام صادق (ع) هستند و در همه آنها چنین آمده است که حضرت موسی، موقع مرگ خود، یوشع بن نون را وصی خود گرداند. (مجلسی، همان: ۷۹۷ به بعد) در مجموع می توان گفت: تمام ادیان ابراهیمی، یوشع بن نون را وصی حضرت موسی و هارون را وزیر و دستیار او در امر رسالت می دانند. آری! ترویج شریعت موسوی بعد از او به یوشع و جانشینان او رسید و سلسله اوصیا در تورات، همان سلسله انبیاست و ما بحث وصایت در موسی را به دلیل رعایت اختصار در همین جا ختم می کنیم.

۱-۵. وصایت شمعون (پطرس) برای حضرت عیسی(ع)

پس از حضرت موسی، سایر انبیا مبلّغ شریعت او بودند و هیچ‌یک ادعای تغییر یا تکامل شریعت موسوی را نداشتند تا اینکه حضرت عیسی، به نبوت رسید و مدعی شد:

گمان مبرید که آمده‌ام تا تورات یا صحف انبیا را باطل سازم. نیامده‌ام تا باطل نمایم بلکه تا تمام کنم* زیرا هر آینه به شما می‌گویم تا آسمان و زمین زایل نشود، همزه‌ای یا نقطه‌ای از تورات هرگز زایل نخواهد شد تا همه واقع شود* پس هر که یکی از این احکام کوچک‌ترین را بشکند و به مردم چنین تعلیم دهد، در ملکوت آسمان کمترین شمرده شود، اما هر که به عمل آورد و تعلیم نماید او در ملکوت آسمان بزرگ خوانده خواهد شد. (متی ۵: ۱۷-۲۰)

این فرازها چنین می‌نماید که عیسی برای کامل‌تر کردن شریعت موسی آمد. مسیحیان معتقدند او در ۳۰ سالگی مبعوث شد و در ۳۳ سالگی، ابتدا به صلیب کشیده شد، بعد از آن دفن شد و سپس به آسمان رفت و کمتر به ترویج شریعت خود پرداخت. او یکی از حواریون را که شمعون نام داشت، پطرس (صخره) نامید و گفت: من کلیسا را بر تو بنا می‌کنم.^۱ اما طبق صریح قرآن و منابع اسلامی، حضرت عیسی هرگز به صلیب کشیده نشد، بلکه به آسمان رفته و زنده است و در آخرالزمان باز خواهد گشت (آل عمران، ۵۵؛ نساء، ۱۵۷ و ۱۵۸) و پس از عروج وی، شمعون بن حمون‌الصفا از حواریون آن حضرت، جانشین او شد. منابع شیعی او را

۱. الان نیز کلیسای واتیکان، خود را از سایر کلیساها برتر می‌داند؛ چون قبر شمعون، وصی عیسی در آنجاست و آنان خود را وصی شمعون می‌دانند.

جد مادری امام زمان (عج) می‌دانند.^۱

نکته مهم این است که مسیحیتِ فعلی، مسیحیت عیسوی و پطرسی نیست؛ بلکه مسیحیت پولسی است. پولس که در اصل یهودی و نامش شائول بود، که برای دستگیری مسیحیان از اورشلیم عازم سوریه شد؛ اما به‌گفته خودش، در بین راه نابینا شد و با معجزه حضرت عیسی، پس از سه روز شفا یافت و از این‌رو طرفدار عیسی شد. در قرن نخست، اختلاف بین شمعون (پطرس) که شریعت موسی را حق می‌دانست، با شائول (پولس) که نفی شریعت را تبلیغ می‌کرد، اختلاف افتاد. پولس حتی شرط مختون بودن را که از زمان ابراهیم، جزء شریعت الاهی بود حذف نمود و در امم غیر مختون، عیسی را خدا معرفی کرد و او را فدیه‌ای نامید که آمد، رنج برد و به صلیب کشیده شد تا گناهان انسان‌ها بخشیده شود و از این‌رو بت‌پرستان روم، طرفدار او شدند. او جهانی‌بودن مسیحیت را تبلیغ کرد؛ اما شمعون (پطرس) در همه این موارد، مخالف او بود و می‌گفت: شریعت عیسی، همان شریعت موسی است و عیسی، مسیحای یهود بود که آمد تا آنها را از انحراف برهاند. در پایان این منازعه، پولس پیروز شد و شمعون (پطرس) که مغلوب شده بود برای تبلیغ ایده خود به همه‌جا رفت و سرانجام در رم به‌دست نرون به شهادت رسید. (بایرناس، ۱۳۸۵: ۶۰۸ به بعد)

امروزه، مسیحیت تحت تأثیر تعلیمات پولس است نه پطرس که وصی واقعی حضرت عیسی بود و خود مسیحی‌ها نیز به این امر معترف هستند. پولس اساساً از حواریون نبود و پس از خیانت یهودا اسخریوطی و حذف نام او از حواریون، که تعداد

۱. برای اطلاعات بیشتر بنگرید به: تفاسیر عیاشی، قمی و... ذیل آیات مذکور؛ قطب‌الدین راوندی، قصص الانبیاء؛ محمدبن بابویه قمی (صدوق)، کمال الدین و تمام النعمة و عیون اخبار الرضا (ع)؛ نعمانی، الغیبة، محمدحسن طوسی الغیبة.

ایشان به ۱۱ نفر رسید، مسیحیان پولس را جایگزین او کردند و او را پولس حواری نامیدند تا عدد ۱۲ حفظ شود.^۱

درمجموع هم مسلمانان و هم مسیحیان، شمعون را وصی حضرت عیسی می‌دانند؛ گرچه عقاید شمعون بر عقاید پولس پیروز نشد، برتری او بر سایر حواریون بر کسی پوشیده نیست؛ زیرا او نخستین مؤمن به حضرت عیسی و کسی بود که آن حضرت، کلیسا را بر او بنا کرد.

جمع‌بندی

خداوند، شریعت خود را تحت عنوان دین واحد به انسان‌ها عرضه کرده است. برخی از انبیا به فراخور زمان، مأمور آوردن قسمتی از این شریعت بودند که به آنها پیامبران اولوالعزم می‌گویند. هر یک از ایشان برای خود، جانشینی انتخاب می‌کرد و این انتخاب درواقع، انتصابی از جانب خداوند بود که آنان مأمور ابلاغ آن به مردم می‌شدند. بررسی تعالیم این انبیا بدون توجه به سیره و سلوک اوصیای آنان، ابتر است؛ زیرا تفسیر دین ایشان برعهده اوصیای آنان بوده است.

۲. وصایت در سیره پیامبر اعظم(ص)

سلسله انبیا با ارسال حضرت محمد(ص) از جانب خداوند به اتمام رسید. او خاتم‌الانبیاء، رحمة للعالمین، اسوه حسنه‌ای برای مردم و تنها پیامبری بود که ادعای جهانی بودن دین خود و کامل شدن دین خدا را داشت. او با اعتقاد به اینکه

۱. برای آگاهی بیشتر از وقایع صدر نخست مسیحیت، بنگرید به: *کتاب مقدس* (اناجیل اربعه)؛ جان بایرناس، *تاریخ جامع ادیان*؛ جمعی از نویسندگان، *جهان مذهب*؛ هانس کونگ، *تاریخ کلیسای کاتولیک*؛ عبدالرحیم سلیمانی اردستانی، *مسیحیت*؛ و...

جامعه بشری به بلوغ فکری و فرهنگی رسیده است و تحمل دستورات پیچیده اجتماعی را دارد، مدنیّتی آورد که مقدمه‌ساز حکومت الهی واحد و جهانی باشد؛ اما به علت شرایط خاص آن زمان و مشکلاتی که آن حضرت داشت، نتوانست احکام و عقاید تشریحی را کاملاً برای مردم تبیین نماید. تفسیر و تبیین دین آن حضرت پس از او نیازمند شخصیت بزرگی بود که بتواند از عهده آن برآید؛ زیرا دین اسلام دارای احکام بسیاری در زمینه‌های مختلف اجتماعی، سیاسی، نظامی، عقیدتی و فرهنگی بود و از سوی دیگر، یک دین الهی و اکمال‌یافته بود؛ از این رو خداوند مستقیماً در تعیین مفسّر دین، دخالت نمود تا جامعه بشری دچار انحراف نشود. او پیوسته به پیامبرش حکم می‌کرد که این مفسر و مبین دین را به مردم معرفی نماید و به همه بگوید که وی جانشین اوست و در کنار مرجعیت دینی، زعامت سیاسی را نیز بر عهده جانشین او نهاد.

رسول‌الله نیز از همان نخستین دعوت خود که خویشان را فراخواند تا لحظه قبل از مرگ که تقاضای قلم و کاغذ کرد، همواره در گفتار و کردار خویش، جانشین بعد از خود را معرفی و تحسین می‌نمود و مناصب مهم را به او واگذار می‌کرد. تا جانشینی این شخص برای مردم ثابت شود. آری! او بارها و بارها علی بن ابیطالب را به مردم معرفی کرد. از کودکی، وی را نزد خود برد و لذا او از همان کودکی، مسلمان بود. بعدها صاحب میراث اسم اعظم و علم الهی شد و پیامبر، او را شرط ورود به شهر علم خویش خواند و برائت‌نامه را به فرمان خدا به او سپرد و او بود که بت‌های آویزان شده در مسجدالحرام را شکاند. کوتاه سخن اینکه در تمام مراحل رشد و اعتلای اسلام، نام علی بن ابیطالب می‌درخشد و این بهترین گواه بر توجه پیامبر به وی به عنوان متولی دین، پس از خود بود.

اندیشمندان بزرگی مانند میرحامد حسین، صاحب *عبقات الانوار* و علامه امینی، صاحب *الغدیر* به بررسی واقعه جانشینی حضرت علی در منابع اهل سنت پرداخته‌اند و ما در این مقاله، قصد تکرار مکررات نداریم؛ فقط بحث وصایت در

گفتار و رفتار پیامبر(ص) و واقعه غدیر را به اختصار پی می‌گیریم.

۱-۲. وصایت حضرت علی(ع) در گفتار پیامبر اکرم(ص)

گفتار نبی اکرم(ص) بهترین دلیل برای اثبات آموزه‌های دینی است و اگر ایشان به امری تصریح نمایند، یقیناً مورد پذیرش همه مسلمانان - اعم از شیعه و سنی - خواهد بود و تصریح پیامبر، تأویل‌بردار نیست. ما معتقدیم تصریحات بسیاری درباره وصایت، از نخستین روز دعوت تا آخرین لحظه نبوت، در کلام پیامبر اسلام(ص) وجود دارد، که به دلیل اختصار، یک مورد را به و بقیه را به اجمال ذکر می‌کنیم.^۱

پیامبر اسلام(ص) از همان ابتدای رسالت خویش، مأموریت یافت تا جانشین خود را معرفی نماید. در متون تاریخی و تفسیری آمده شده است که پس از نزول آیه «وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» (شعراء، ۲۱۴) پیامبر اکرم(ص) به فرمان خداوند، گروهی از بنی‌هاشم را دعوت کرد و پس از آن از ایشان از عذاب الهی، خواست تا به دین و رسالت او ایمان بیاورند. سپس فرمود: هر کس نخستین ایمان آورنده باشد، برادر، وارث و جانشین او خواهد بود. از آن جمع، فقط علی بن ابیطالب به پیامبر ایمان آورد و آن حضرت در همان مجلس، ایشان را به عنوان برادر، وارث و جانشین خود برگزید. این امر مورد اتفاق شیعه و سنی می‌باشد؛ برخی مانند طبری در **جامع البیان** (۱۴۱۵: ۱۹، ۱۴۹) و ابن‌اثیر در **البدایة و النهایة** (۱۴۰۸: ۳، ۵۳) و

۱. برای اطلاع بیشتر از وقایع صدر اسلام و بحث جانشینی امام علی(ع)، بنگرید به: عزالدین ابن‌اثیر، **تاریخ کامل**؛ محمدبن اسحاق، **سیره ابن‌اسحاق**؛ ابوجعفر محمدبن بابویه قمی (صدوق)، **عیون اخبار الرضا**؛ محمدبن شعبه حرانی، **تحف العقول عن آل الرسول**؛ ابوجعفر محمدبن شهر آشوب، **مناقب آل ابی‌طالب**؛ ابن‌هشام، **السیرة النبویة**؛ محمدبن نعمان (مفید)، **الارشاد**؛ احمدبن اسحاق یعقوبی، **تاریخ یعقوبی**.

السیرة النبویة (۱۳۹۶: ۱، ۴۵۹) گاه به جای کلمه‌های وصی و جانشین، از عبارت کذا و کذا استفاده کرده‌اند، ولی در جای دیگر به وصایت امام علی(ع) تصریح کرده‌اند. مثلاً طبری در تاریخ خود کلام پیامبر اکرم(ص) را چنین نقل می‌کند:

فَأَيُّكُمْ يُوَاظِرُونِي عَلَى هَذَا الْأَمْرِ عَلَى أَنْ يَكُونَ أَخِي وَوَصِيَّيَ وَخَلِيفَتِي فِيكُمْ ... ثُمَّ قَالَ: إِنَّ هَذَا أَخِي وَوَصِيَّيَ وَخَلِيفَتِي فِيكُمْ فَاسْمَعُوا لَهُ وَأَطِيعُوا. (بی تا: ۲، ۶۳)

این قضیه، در کتب شیعه و بسیاری از کتب اهل سنت نقل شده است. اکنون پس از اطمینان از اعتبار سندی آن می‌توان گفت: بهترین دلیل بر اهمیت بحث وصایت، مطرح کردن آن در آغاز رسالت و نخستین دعوت رسمی و علنی است؛ زیرا رسالت با امامت کامل خواهد شد.

علاوه بر این، احادیث منزلت، سفینه، ثقلین و لوح و قلم نیز حاوی پیام وصایت امام علی(ع) در کلام نبی اکرم(ص) هستند که تفصیل این موارد مجال دیگری را می‌طلبد. البته صریح‌ترین کلام، حدیث غدیر است که به آن خواهیم پرداخت.

۲-۲. وصایت حضرت علی(ع) در رفتار پیامبر اکرم(ص)

علاوه بر گفتار نبی اکرم(ص) رفتار آن بزرگوار نیز همواره امام علی(ع) را به‌عنوان شخصی که لیاقت انجام اموری را دارد که دیگران از انجام آن ناتوانند، معرفی می‌کرد و فقط او را لایق خلافت و وصایت مقام خود می‌دانست. بیان رفتارهای ویژه پیامبر در معرفی او به‌عنوان وصی و جانشین خود، فرصتی فراتر را می‌طلبد و در چنین نوشتاری کوتاهی نمی‌گنجد.

رفتارهایی چون قبول تربیت علی(ع) در کودکی، قرار دادن او به‌جای خود در لیلۃ‌المبیت و نزول آیه ۲۰۷ بقره در شأن آن حضرت، مأمور کردن او برای پرداخت

امانت‌های مردم مکه به آنان، برقراری پیمان اخوت با او در مدینه، انتخاب او به عنوان پرچمدار در جنگ خیبر و بیان جملاتی در وصف علمدار خیبر قبل از آن، قرار دادن او بر دوش خود برای شکستن بت‌ها در جریان فتح مکه، مأموریت تلاوت آیات براءة در منی به او، مأموریت دادن برای جمع‌آوری زکات و تحسین پیامبر از روش عادلانه آن حضرت و... نمونه‌هایی از تأیید عملی وصایت امام علی(ع) برای پیامبر اکرم(ص) است که برای بسیاری از آنها از جانب خداوند و پیام‌آور او، نشان‌های لیاقت - در قالب نزول آیه و بیان حدیث - و تحسین اعطا شده است. در مجموع رفتارهای پیامبر اکرم(ص) از ابتدای بعثت تا انتها، به خوبی بیانگر حمایت‌های دینی، معنوی و سیاسی آن حضرت از امام علی(ع) است که به دلیل ذکر این مناقب و فضایل در کتاب‌های تاریخی و تفسیری از تفصیل آنها پرهیز می‌کنیم.

۲-۳. تجلی ولایت و وصایت در غدیر

در دهمین سال هجرت، پیامبر آخرین و تنها حج خود پس از مهاجرت به مدینه را به‌جا آورد. هنگام بازگشت، در روز هیجدهم ذی‌الحجه و زمانی که به غدیر رسیدند، جبرئیل نازل شد و آیه «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ» (مائده، ۶۷) را فرود آورد. رسول‌الله(ص) در آن آفتاب سوزان پس از نماز ظهر به همه امر فرمودند برای شنیدن پیامی که نگفتن آن، مساوی با نقص رسالت است، متفرق نشوند. پس از اجتماع مردم، پیامبر بر فراز منبری از جهاز شتران قرار گرفت و خطبه طولانی غدیر را ایراد فرمود. فرازهایی از آن خطبه، فهرست‌وار و به ترتیب عبارتند از: حمد خدا؛ بیان اوصاف

و توانمندی‌های خداوند سبحان؛ بیان اینکه خداوند به پیامبر، امر فرموده که فرمان او را به مردم بگوید (لَآئَهُ قَدْ أَعْلَمَنِي أَنِّي إِن لَّمْ أَبْلُغْ مَا أَنْزَلَ إِلَيَّ فَمَا بَلَّغْتُ رِسَالَتِي... فَأَوْحَى إِلَيَّ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ...); بیان اینکه جبرئیل سه بار بر پیامبر نازل شد تا پیام خدا را برساند؛ بیان اینکه منزلت علی(ع) برای پیامبر اکرم(ص) مانند منزلت هارون برای موسی(ع) است؛ گله پیامبر از وجود منافقان بسیار و صرف نظر از ذکر نام آنان به دلیل بزرگواری آن حضرت؛ تأکید مجدد بر نقص رسالت در صورت عدم ابلاغ دستور خداوند؛ نصب علی(ع) به عنوان امام از طرف خداوند، لزوم اطاعت از او و حرمت مخالفت با او (فَاعْلَمُوا مَعَاشِرَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ قَدْ نَصَبَهُ لَكُمْ وَلِيًّا وَ إِمَامًا مُفْتَرَضًا طَاعَتُهُ عَلَى الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ وَ عَلَى التَّابِعِينَ لَهُمْ بِإِحْسَانٍ وَ عَلَى الْبَادِي وَ الْحَاضِرِ وَ عَلَى الْأَعْجَمِيِّ وَ الْعَرَبِيِّ وَ الْحُرِّ وَ الْمَمْلُوكِ وَ الصَّغِيرِ وَ الْكَبِيرِ...); تأکید مجدد بر امامت علی(ع) و اولاد ایشان (ثُمَّ مِنْ بَعْدِي عَلَى وَ لِيِّكُمْ وَ إِمَامُكُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ رَبُّكُمْ ثُمَّ الْإِمَامَةُ فِي ذُرِّيَّتِي مِنْ وُلْدِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ); تعلیم همه حلال‌ها و حرام‌ها و همه علوم به علی(ع)؛ اشاره به اول مسلمان بودن علی(ع) و اولین فدایی پیامبر(ص) بودن؛ برتر قرار دادن علی(ع) و تعیین ایشان به امامت از طرف خداوند سبحان (وَ أَقْبَلُوهُ فَقَدْ نَصَبَهُ اللَّهُ مَعَاشِرَ النَّاسِ إِنَّهُ إِمَامٌ مِنَ اللَّهِ); ورود مخالف علی(ع) به جهنم؛ کافر محسوب شدن کسی که به این امر شک کند؛ افضل بودن علی(ع) از مردم؛ بیان خبر جبرئیل که دشمن علی(ع) ملعون و مغضوب است (مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ، مَغْضُوبٌ مَغْضُوبٌ، مَنْ رَدَّ قَوْلِي هَذَا وَ لَمْ يُؤَافِقْهُ، أَلَا أَنَّ جِبْرَائِيلَ خَبَّرَنِي عَنِ اللَّهِ تَعَالَى بِذَلِكَ وَ يَقُولُ مَنْ عَادَى عَلِيًّا وَ لَمْ يَتَوَلَّهُ فَعَلَيْهِ لَعْنَتِي وَ غَضَبِي); دعوت به پیروی از محکمت و پرهیز از متشابهات قرآن؛ دست علی(ع) را بلند کردن و گفتن: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ وَ هُوَ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ أَخِي وَ وَصِيِّي؛ نامیدن علی(ع) و اولادش به عنوان ثقل اصغر و معرفی قرآن به عنوان ثقل اکبر؛ ودیعه بودن علی و

اولادش در میان مردم؛ بیان اینکه حق رسالت با این اعلام، ادا شد؛ بیان اینکه این اعلام از جانب خداوند است و غیر از علی(ع) کسی لایق این سمت نیست (إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ قَالَ وَ أَنَا قُلْتُ عَنْ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ أَلَا أَنَّهُ لَيْسَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرَ أَخِي وَ لَا تَجَلُّ إِمْرَةً الْمُؤْمِنِينَ بَعْدِي لِأَحَدٍ غَيْرَةٍ)؛ تأکید مجدد پیامبر(ص) بر حقانیت علی(ع) (هَذَا عَلِيٌّ أَخِي وَ وَصِيٌّ وَ وَاعِي عِلْمِي وَ خَلِيفَتِي عَلِيٌّ أُمَّتِي وَ عَلِيٌّ تَفْسِيرُ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ)؛ دعا در حق محبان و لعن مخالفان علی(ع)؛ شاهد گرفتن خداوند بر اینکه تفسیر اسلام برعهده علی(ع) است تا دین کامل شود (...بِمَا أَكْمَلْتَ لِعِبَادِكَ مِنْ دِينِهِمْ وَ أَتَمَّمْتَ عَلَيْهِمْ نِعْمَتَكَ وَ رَضِيتَ لَهُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا فَقُلْتَ وَ مَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ)؛ تأکید مجدد بر اكمال دین با امامت علی(ع) (إِنَّمَا أَكْمَلَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ دِينَكُمْ بِإِمَامَتِهِ)؛ به کار بردن صفاتی مانند تقی، نقی، هادی، مهدی و... برای علی(ع)؛ معرفی علی(ع) و اولاد او به‌عنوان برترین و بهترین اوصیا (نَبِيِّكُمْ خَيْرُ نَبِيٍّ وَ وَصِيُّهُ خَيْرُ وَصِيٍّ وَ بَنُوهُ خَيْرُ الْأَوْصِيَاءِ)؛ معرفی دشمن علی(ع) به‌عنوان دشمن خدا؛ تأکید بر اینکه سوره مبارکه عصر در مورد علی(ع) است؛ بیان اینکه پس از مرگ پیامبر(ص) به عقب برنگردید؛ ذکر مجدد صفات پسندیده علی(ع)؛ بیان اینکه صحیفه، نزد علی(ع) است؛ قرار دادن امامت در اولاد او تا قیامت؛ تأکید دوباره بر امامت او (هَذَا عَلِيٌّ إِمَامُكُمْ وَ وَلِيُّكُمْ وَ هُوَ مَوَاعِيدُ اللَّهِ)؛ تأکید مجدد بر وجود امامت پس از علی(ع) در اولادش (أَنَا صِرَاطُ اللَّهِ الْمُسْتَقِيمِ الَّذِي أَمَرَكُمْ بِاتِّبَاعِهِ ثُمَّ عَلِيٌّ مِنْ بَعْدِي ثُمَّ وَوَلَدِي مِنْ صَلْبِهِ أُمَّةٌ يَهْدُونَ إِلَى الْحَقِّ)؛ خواندن سوره حمد؛ معرفی دشمنان علی به‌عنوان منافق؛ وعده ورود بدون حساب به بهشت به پیروان علی(ع) (يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ)؛ تأکید مجدد بر عذاب جهنم برای مخالفان علی(ع)؛ تأکید مجدد بر وصایت علی(ع) (إِنِّي نَبِيٌّ وَ عَلِيٌّ وَصِيٌّ)؛ نامیدن مهدی(ع) فرزند علی(ع) به‌عنوان آخرین امام در سلسله اوصیا (وَ إِنْ خَاتَمَ الْأَئِمَّةِ مِنَّا الْقَائِمُ الْمَهْدِيُّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ)؛ بیان دوباره فضایل علی(ع) (أَلَا أَنَّهُ نَاصِرُ دِينِ اللَّهِ، أَلَا أَنَّهُ خَيْرَةُ اللَّهِ، أَلَا أَنَّهُ وَارِثُ كُلِّ عِلْمٍ...)؛ معرفی علی(ع) به‌عنوان

آخرین وصی و حجت دین خدا (وَ لَاحِجَّةَ بَعْدَهُ)؛ وجود همه علوم نزد او؛ سفارش به فریضه حج، اقامه نماز و پرداخت زکات؛ بیان اینکه علی(ع) مبین دستورات دینی است (فَعَلَىٰ وَلِيِّكُمْ وَ مُبَيِّنٍ لَّكُمْ)؛ تأکید مجدد بر امامت او و اولادش؛ نام بردن از قائم دین (فَأَمِّمَهُمُ الْمَهْدِي)؛ تأکید بر نماز، زکات، امر به معروف، نهی از منکر، توجه به قیامت و لزوم اقرار به امامت علی(ع) (الْإِقْرَارَ بِمَا عَقَدْتُ لِعَلِيٍّ مِنْ أَمْرِ الْمُؤْمِنِينَ)؛ تأکید مجدد بر امامت در صلب علی(ع)؛ نام بردن از امام حسن(ع) و امام حسین(ع) به عنوان بزرگان جوانان بهشت (وَ أَنَّهُمَا سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ)؛ امام بودن آنان (وَ أَنَّهُمَا الْإِمَامَانِ بَعْدَ أَبِيهِمَا عَلِيٌّ)؛ خود را پدر آنان خواندن (وَ أَنَا أَبُوهُمَا قَبْلَهُ)؛ شاهد گرفتن خدا و ملائکه بر این امر (كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا... وَ مَلَائِكَةُ اللَّهِ وَ جُنُودُهُ وَ عِبِيدُهُ)؛ بیان اینکه بیعت کننده با علی بیعت کننده با خداست (مَنْ بَايَعَ فَإِنَّمَا يُبَايِعُ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ)؛ لزوم بیعت با علی، حسن و حسین(ع) و اولاد ایشان (بَايَعُوا عَلِيًّا وَ الْحَسْنَ وَ الْحُسَيْنَ وَ الْإِمَّةَ كَلِمَةً طَيِّبَةً بَاقِيَةً)؛ لزوم خواندن علی(ع) به نام امیرالمؤمنین (سَلِّمُوا عَلِيَّ عَلِيٌّ بِأَمْرِ الْمُؤْمِنِينَ)؛ ذکر مناقب آن حضرت در قرآن (إِنَّ فَضَائِلَ عَلِيٍّ بِنِ ابِي طَالِبٍ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ قَدْ أَنْزَلَهَا فِي الْقُرْآنِ أَكْثَرَ مِنْ أَنْ أُحْصِيَهَا فِي مَقَامٍ وَاحِدٍ) و سرانجام تأکید مجدد بر ورود بیعت کنندگان و محبان علی(ع) به بهشت. این فهرستی از عناوین خطبه غدیر بود که مرتبط با بحث وصایت امام علی(ع) است. غدیر، مصداق آیه «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا». (مائده، ۳) است.

بررسی خطبه غدیر که ما فقط به‌عناوینی از آن اشاره کردیم، به‌خوبی مبین نصب الاهی امیرالمؤمنین(ع) به‌عنوان وصی نبی اکرم(ص) است و بحث درباره این مطلب که عبارت «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ» به‌معنای دوستی آن حضرت است، نه ولایت و امامت ایشان، امری بسیار مضحک و بی‌پایه و اساس است. پیامبر

اکرم(ص) در این خطبه، بارها نام علی(ع) و اولاد او را برده است و رسماً ایشان را وصی، خلیفه، مبین و مفسر دین و منصوب از جانب باری تعالی می‌خواند و بیعت با او را بیعت با خدا می‌داند، آیا باز می‌توان در وصی بودن امام علی(ع) برای نبی اکرم(ص) تردید کرد؟

از این‌رو باید زحمات افرادی چون میرحامد حسین صاحب *عقبات‌الانوار*، علامه امینی صاحب *الغدیر* و دیگر بزرگان را ستود که ثابت کردند این حدیث شریف در منابع سنی نیز به چند طریق ذکر شده است و همه ایشان ناگزیر از پذیرش وصایت حضرت امیر(ع) برای نبی اکرم(ص) هستند.

از بهترین دلایل برای جانشینی امام علی(ع) کلمات خود آن حضرت در *نهج‌البلاغه*^۱ و سیره اصحابی مانند سلمان، اباذر و ابن عباس پس از رحلت پیامبر است که هرگز حاضر به بیعت با خلفا نشدند و همواره بر غضب حق علی(ع) استدلال می‌کردند.

نتیجه

آنچه از مجموع این نوشتار به دست می‌آید، لزوم امر وصایت پس از نبوت و ابتر بودن نبوت بدون وصایت است، زیرا همه انبیای اولوالعزم، به امر خداوند برای خود اوصیایی برگزیدند و نبی اکرم(ص) نیز از این قاعده مستثنا نبود و پس از اكمال دین، علی(ع) و اولاد او را مفسر و مرجع دینی بعد از خود نامید. ما جمع‌بندی

۱ امام علی(ع) بارها از زایل شدن حقش و همچنین صبر و سکوت خود به دلیل حفظ اسلام خبر داد. خطبه ۲: ... وَ فِيهِمُ الْوَصِيَّةُ وَالْوَرَاةُ...؛ خطبه ۳: ... فَصَبَرْتُ وَ فِي الْعَيْنِ قَذَى وَ فِي الْخَلْقِ شَجَاً... وَ لَوْلَا حُضُورُ الْحَاضِرِ... وَ مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَيَّ الْعُلَمَاءَ... لِأَلْقَيْتُ حَبْلَهَا عَلَيَّ غَارِبَهَا...؛ خطبه ۶: ... فَوَاللَّهِ مَا زِلْتُ مَذْفُوعاً عَنِ حَقِّي مُسْتَأْتِراً عَلَيَّ مُنْذُ قَبْضِ اللَّهِ نَبِيَّةً...؛ خطبه ۶۷: ... لَوْ كَانَتْ الْإِمَامَةُ (الْإِمَارَةُ) فِيهِمْ لَمْ تَكُنِ الْوَصِيَّةُ بِهِمْ... وَ...

مباحث را در چند امر بیان می‌کنیم:

۱. دین خدا فقط یک دین و همان اسلام و تسلیم شدن است که از آدم صلی‌الله‌شروع می‌شود و با خاتم حبیب‌الله به کمال می‌رسد، این دین بر سه رکن توحید، نبوت و معاد استوار است و هر پیامبری که به مقتضای زمان، یک شریعت از این دین الهی را بیاورد، نبی اولوالعزم خوانده می‌شود.

۲. اکمال نبوت هر پیامبری در گرو تعیین وصی اوست و نبوت بی‌وصایت، ابتر است. انبیای صاحب شریعت، به دلیل مسایلی مانند درگیری با حاکمان ظالم و بیان مطالب نو که گاه جامعه آنها هنوز پذیرای آن نبود، نمی‌توانستند شریعت خود را به خوبی تبیین نمایند؛ از این‌رو تبیین، تفسیر و تکمیل شریعت خود را به وصی خود می‌سپردند.

۳. اکمال دین نیز در گرو تعیین وصی است؛ اگر نبوت هر پیامبری نیازمند یک وصی است، دین الهی نیز پس از ارسال شریعت، نیازمند یک وصی است تا بتواند علاوه بر تفسیر شریعت آن نبی و کمک به او در انجام رسالت، در مرحله تکمیل دین الهی - که گاه فراتر از محدوده شریعت است - عمل نماید.

۴. دین خاتم و اکمل، وصی خاتم و اکمل می‌طلبد. همه انبیا دارای اوصیایی بوده‌اند که در اکمال نبوت و دین ایشان، ایفای نقش کرده‌اند؛ اما چون انبیای سابق، شریعت محدودتری داشتند، حد و مرز وصایت آنها نیز محدود می‌شد. پس از اینکه دین خدا و شریعت الهی با رسالت نبی اکرم(ص) کامل و تمام حد و مرز آن روشن شد، نیازمند یک وصی است که خود کامل‌ترین، برترین، صاحب همه علوم و منصوب از جانب خداوند باشد؛ چه اینکه در غیر این‌صورت نقض غرض در هدایت مردم لازم می‌آید. از این‌رو ما معتقدیم کامل‌ترین دین و شریعت، نیازمند کامل‌ترین وصی است.

۵. بحث‌انگیزترین مسأله در زمان رسول‌الله(ص) از بعثت تا رحلت ایشان، مسأله جانشینی بود که به امر خداوند حکیم از نخستین روز اعلام نبوت خویش (دعوت

عشیره خود) (شعراء، ۲۱۴) تا آخرین لحظه (حدیث لوح و قلم) همواره دل‌نگران و متوجه آن بود. او اوج این دعوت، غدیر است که در آن بدون هیچ تردید، علی(ع) به‌عنوان وصی، جانشین، مبین، مفسر، مکمل و حجت خدا پس از رسول او معرفی شد و چون نبی اکرم(ص) آخرین نبی است، طبیعتاً علی(ع) نیز وصی است نه نبی و پس از او فرزندان او وظیفه مرجعیت دینی و زعامت سیاسی را برعهده دارند. در نتیجه دین خداوند که از آدم شروع و با خاتم کامل شد و دارای کامل‌ترین نبی (محمد(ص)) و کامل‌ترین شریعت (اسلام) است، نیازمند کامل‌ترین وصی نیز می‌باشد، که باید تا قیامت رسمیت داشته باشد در غیر این صورت نقض غرض در هدایت بشر است. این وصی را پیامبر اسلام(ص) به امر خداوند حکیم تعیین کرد و وصی اکمل برای دین اکمل منصوب شد و غدیر، تجلیگاه تحقق این آرمان بلند است... . والحمد لله رب العالمین.

منابع و مأخذ

۱. قرآن
۲. نهج البلاغه
۳. کتاب مقدس
۴. ابان، ابا، ۱۳۵۸، قوم من؛ تاریخ بی‌اسرائیل، ترجمه نعمت‌الله شکیب اصفهانی، تهران، کتابفروشی یهودا بروخیم و پسران.
۵. ابن اسحاق، محمد، ۱۳۶۸، سیره ابن اسحاق (السير و المغازی)، تهران، دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی.
۶. ابن اثیر، عزالدین، ۱۳۷۴، تاریخ کامل، ترجمه حسین روحانی، تهران، اساطیر.
۷. ابن بابویه قمی(صدوق)، ابو جعفر محمد بن علی، ۱۳۸۴، کمال الدین و تمام النعمة،